

شرح، تحلیل و تصحیح چند بیت دشوار از خاقانی شروانی

محمدامین احمدپور*، قدرت‌الله ضرونی**

چکیده

شیوه بیان خاقانی در برخی از اشعارش چنان غریب و دشوار است که فهم و درک شعر او را پیچیده و گاه غیر ممکن می‌سازد؛ بنابراین شایسته است که توجه ادبا برای درک معانی اشعار وی بیشتر از بسیاری دیگر از شعرای پهنه ادب فارسی باشد. با اینکه تلاش برای راه یافتن به دنیای خاقانی تقریباً قدمتی برابر با اولین سال‌های انتشار دیوان وی دارد و در عصر جدید با ورود شرق‌شناسان به جرگه پژوهندگان شعر خاقانی، نکات جالب توجهی در مورد دیوان وی به دست آمده؛ اما باز هم برخی موارد در لابه‌لای اشعار وی وجود دارد که یا اصلاً قابل فهم نیست و یا دریافتن مقصود شاعر با دشواری بسیار همراه است؛ از این رو لازم است که به جز شروع موجود، توضیحات جامع‌تری از اشعار خاقانی در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد تا چراغی شود، برای ره یافتن به تاریخ خانه‌های اشعار وی. در این مقاله سعی شده است تا به برخی نکات حائز اهمیت در چند بیت دیرپای خاقانی اشاره شود و ضمن نقد و مقایسه آرای خاقانی شناسان غث و سمین گفتار آنان را در این باره دریابیم و با استناد به منابع مختلف، اشتباهات شارحان را در توضیح این ابیات روشن سازیم و وجوهی را که به واقعیت نزدیک‌تر است، بیان کنیم.

واژه‌های کلیدی

خاقانی، قصاید، شرح ابیات

مقدمه

در شعر مللی که در عرصه شعر نام آورند، همیشه برخی از شاعران وجود دارند که شعرشان نسبت به سایر شعرا دارای امتیازاتی است و همین وجوه تمایز موجب می‌شود تا آنان شاعر مؤلف و مستقل تلقی شوند و دیگران مقلد و بدون نوآوری باشند. مثلاً شعر فردوسی از جهت استواری و طنطنه الفاظ نسبت به سایر شعرا؛ بویژه در حماسه، خاص و

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه uharlxivd@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی Gh_zarouni@yahoo.com

بی‌رقیب است و هر قدر هم که در شعر امثال دقیقی و اسدی و نظامی و حماسه‌هایشان غور کنیم، باز شعر فردوسی را در این باب برجسته‌تر می‌یابیم؛ در شعر کسانی چون انوری، سعدی، حافظ و.. نیز همین دقایق و ظرایف شعری وجود دارد که در دیگر شعرا دیده نمی‌شود و سبب می‌گردد تا منتهای غایت آنان این شود که لااقل چند بیت مانند این بزرگان بیاورند یا سعی کنند، شعرشان با آنها سنجیده شود. خاقانی شروانی نیز از جمله شعرایی است که در پهنه عظیم ادب فارسی به سبب داشتن برخی از ویژگیها، شاعری صاحب سبک و بی‌همتا است. سبک پر طمطراق و وجود کلمات سخنه در سراسر قصاید وی چنان خوش نشسته است که تا سالیان درازی تلاش شاعران برای جواب گویی به قصایدش یا تقلید از او حاصلی جز نظیره‌گویی‌های ناقص و ملال آور نداشت. هنر خاقانی در این نیست که کلمات خاص و گاه غریب از ذهن را در ابیات قصایدش وارد می‌سازد و یا استعارات و کنایات نادر و خود ساخته که پیش از او سابقه ندارد، می‌آفریند که اگر این چنین بود، امثال رشید و طواط و مجیر بیلقانی نیز باید به شهرت او دست می‌یافتند. آنچه که شعر خاقانی را تا این حد ارزشمند می‌سازد و سزاوار تحسین می‌کند، آن است که وی معانی مأنوس و نامأنوس را به گونه‌ای به نظم در می‌آورد که کلمات سرکش و لغات صعبی که اگر در شعر سایرین وارد شود، آن را خسته کننده و دور از فصاحت می‌کند، در قصاید خاقانی رام خامه و چیره دستی اوست. فروزانفر بدرستی یادآور شده که «جای هیچ سخن نیست که خاقانی از جهت ابداع ترکیب و ایجاد کنایات دلپذیر همپایه و در ردیف بزرگ‌ترین شعرای ایران است و کمتر بیتی از ابیاتش توان دید که بر یک یا چند ترکیب تازه مشتمل نباشد و شاید اگر دیوانش را فرهنگ جامع لغات ادبی محسوب دارند. عمده بראعت او در ترکیب مفردات است و او را در این زمینه دقائقی است که هیچ یک از پیروانش بدان دست نیافته و بدین جهت از عهده تقلید سبک او چنان که باید و شاید بر نیامده اند» (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۳۸). این خیال اندیشی‌های خاقانی که در دیوان کمتر شاعری یافتنی است، گه گاه برای مخاطبان چنان دور از دسترس می‌شود که فهم آن حتی برای اهل ادب نیز دشوار و سخت می‌نماید؛ چه رسد به مردمان عادی که از مطالعه به دور افتاده‌اند. شروخی که بر دیوان خاقانی و برخی اشعار وی نوشته شده است؛ اگرچه سابقه آن به برخی از تذکره‌ها برمی‌گردد، با تلاش‌های شرق‌شناسانی نظیر ولجوسکی، خانیکف و ایوانف و مینورسکی وارد مرحله تازه‌ای شد. قصیده ترسائیه خاقانی^۱ برای آکادمی علوم شوروی چنان دیرپاب بود که در نهایت از معنای دقیق بسیاری از واژه‌ها و تعبیرش عاجز ماند؛ لیکن همین تلاش‌های سبب شد تا فضلالی ایرانی نیز پیش از پیش به دقت در دیوان خاقانی بپردازند و البته از انصاف نباید گذشت که تا حدودی قسمت‌های تاریک اشعار خاقانی، به مدد مشعل فکر این بزرگان روشن گردید. با این حال اغلب تلاش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است، ناقص و حتی ناامید کننده است؛ چرا که اغلب شارحین به ابیات بدون اشکال خاقانی پرداخته و جز قلم فرسایی کار چندانی انجام نداده‌اند. این شروع گاه چنان بیهوده است که حتی بعضی ابیات ساده دیوان را نیز دچار دشواری کرده است؛ برای نمونه شرح معروف مینورسکی نیز با وجود احاطه علمی و فضل آشکار ایشان؛ هنگامی که در وادی شعر خاقانی قدم گزارده است، به دلیل دوری از جغرافیای شعر او، شرحی غیر علمی و گاه بکلی نادرست می‌نماید. برای نمونه ایشان در شرح بیت هفدهم قصیده ترسائیه:

برآرم زین دل چون خان زنبور چو زنبوران خون آلوده غوغا

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۴)

می‌نویسد: «خون آلود به معنی آلوده به خون است و در این جا ظاهراً مراد زنبورانی است که با یکدیگر جنگ خونین کرده باشند!!» (مینورسکی، ۱۳۸۶: ۷۲) با این که بیت روشن و معنایش آشکار است وی آن را به طرز غیر موجّه شرح کرده است. مقصود از زنبوران خون آلوده در بیت مذکور؛ زنبور سرخ یا زنبور خرمائی است که در غرب کشور زنبور کافر خوانده می‌شود و خاقانی در اشعار دیگری ترکیب «زنبور سرخ کافر» را به کار برده است:

چشمش ز خواب و غمزه زنبور سرخ کافر شهد سپید در لب و موم سیاه خالاش

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۲۷)

و سعدی از این نوع زنبور با لفظ «درشت بی مروّت» یاد کرده است و نه تنها در ایران بسیار است؛ بلکه در سایر نواحی جهان غیر از قطبین نیز بوفور پیدا می‌شود. این گونه از زنبور را در جانورشناسی در زیر خانواده (Vespiniae) دسته بندی می‌کنند که در انگلیسی آن را (Hornet) می‌نامند (بلالی، ۱۳۷۸: ۱۶۶). این نوع زنبور به دلیل درشتی جثّه در حین پرواز صدای نسبتاً بلندی ایجاد می‌کند و خاقانی ضمن تشبیه دل پر از غم و خونینش به لانه زنبور می‌گوید، که اگر در بند شاه باقی بماند؛ مانند زنبوران سرخ غوغا و آشوب خواهد کرد و این معنای ساده را جناب مینورسکی تبدیل به معنای دیگری نموده‌اند که نه تنها از گفتار خاقانی به دور است؛ بلکه از لحاظ علمی و عقلانی نیز نادرست است؛ چرا که زنبور که نوعی حشره است، اساساً خون ندارد، بلکه مانند همه حشرات «هیموسینت» که مایع شفافی است، جانشین خون در آنها شده است. «خون حشرات در اکثر موارد یک مایع شفافی است که در آن تعدادی از سلول‌ها به صورت معلق قرار گرفته‌اند. این سلول‌های خونی به نام هموسیت (Hemocyte) نامیده می‌شوند» (میرمؤیدی، ۱۳۸۲: ۷۸). خاقانی برای زنبور عسل نیز تعبیر زنبور منقّش را در اشعارش به کار برده است:

نی کم از مور است زنبور منقّش در هنر نی کم از زاغ است طاووس بهشتی زامتحان

(خاقانی، ۱۳۷۵: الف ۲۲۴)

خاقانی در جای دیگری نیز به غوغای زنبور سرخ اشاره کرده است:

چشم ساقی دیده چون زنبور سرخ از جوش خواب عشقشان غوغای زنبور از روان انگیخته

(همان، ۱۳۸۵: ۳۹۲)

و جز آنچه گفته شد، شواهد دیگری نیز در دیوان خاقانی در این مورد وجود دارد که از آن می‌گذریم. در میان کسانی که در مورد اشعار دشوار خاقانی توضیحاتی داده‌اند، جز قزوینی و یغمایی، می‌توان به معین و فروزانفر اشاره کرد که با وجود معلومات بسیار، گذرا به شرح برخی اشعار پرداخته‌اند. در سالهای اخیر کسانی چون معدن‌کن، کزازی، استعلامی و برزگر خالقی در مورد خاقانی شروانی نوشته‌اند که با وجود ارزشمندی به نظر می‌رسد، بیشتر تکرار مکررات و گرت‌برداری از تلاش‌های سجادی و عبدالرسولی بوده است. حال تکلیف چیست؟ آیا مانند امثال عرفی شیرازی باید ابیات زیادی از خاقانی را بدون معنی بدانیم؟^۲ آیا بهتر نیست، به جای تکرار مکررات و نوشتن شروح ورق پرکن به فکر راهی برای گشایش گره برخی اشعار خاقانی بیفتیم؟

نگارندگان در این مقاله به هیچ عنوان ادعای خاقانی شناسی ندارند؛ زیرا باور دارند که خاقانی و دنیای او اقیانوسی است، پهناور که جز با تدارک علمی لازم که حاصل مطالعه عمقی در علوم ادبی و نیز علوم گذشتگان نظیر طب و نجوم و... است، نمی‌توان به آن وارد شد. بدین دلیل در توضیحاتی که در مورد برخی از اشعار ذیل آورده می‌شود، از کمک

متخصصان این رشته‌ها یاری گرفته‌ایم و کوشیده‌ایم، در توضیحاتی که نیاز به کاوش علمی دارد، از منابع دست اول استفاده کنیم.

بحث و بررسی

توضیحاتی درباره برخی اشعار دیریاب قصاید خاقانی:

۱ - در قصیده معروف به منطق الطیر خاقانی به مطلع:

زد نفس سر به مهر صبح ملّع نقاب

خیمه روحانیان کرد معنبر طناب

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۱)

خاقانی در بیت ۴۲ می‌گوید:

وای که ز انصاف تو صورت منقار کبک

صورت مقرض گشت بر پر و بال عقاب

(همان، ۴۳)

کزآی آن را شرح نکرده و بیت دشواری ندانسته است؛ لیکن استعلامی گفته است: «کبک دیگر شکار عقاب نیست و منقار کبک پر و بال عقاب را می‌کند» (استعلامی، ۱۳۸۷: ۲۰۹) و برزگر خالقی نیز نوشته: «ای کسی که از عدل و داد تو منقار کبک قیچی وار پر و بال عقاب را می‌برد و او را نابود می‌کند؛ یعنی از اثر عدل تو همیشه عقاب در شکار کبک موفق نیست و چه بسا در حین شکار کبک خود مورد تعرض قرار می‌گیرد. تشبیه منقار کبک از نظر شکل و حالت به قیچی در بیت دیگری از خاقانی بدین صورت به کار رفته است:

نووک منقار کبک را عدلش گاز ناخن بر عقاب کند

(رک: برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ج ۱ / ۲۵۰ - ۲۴۹)

ماهیار هم در مورد این بیت نوشته است:

«... و نیز از عدل تو منقار کبک آسیب رسان و مقرض پر و بال عقاب گشته است» (ماهیار، ۱۳۸۳: ۷۶).

می‌دانیم که در مطلع دوم این قصیده سخن از پرندگانی است که گرد یکدیگر جمع شده‌اند و در مقام مقایسه گلها و گیاهان و برتری دادن یکی بر دیگری برآمده‌اند که در نهایت برای داوری به نزد عنقا می‌روند و از او سؤال می‌کنند. بیت مورد نظر ما نیز از زبان قمری مطرح می‌شود:

قمری کردش ندا کای شده از عدل تو دانۀ انجیر رز دام گلوی غراب

وای که ز انصاف تو صورت منقار کبک صورت مقرض گشت بر پر و بال عقاب

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۳)

برخلاف آنچه شارحان محترم گفته‌اند، به هیچ وجه مقصود خاقانی این نیست که پروبال کبک می‌تواند چونان قیچی و مقرض پر عقاب را ببرد؛ زیرا اگر این چنین بود، هرگز عقابی نمی‌توانست کبکی را بگیرد و این شرح با طبیعت کبک و عقاب مخالف است و اینکه گفته شد، عقاب در حین شکار کبک ممکن است، مورد تعرض قرار گیرد، نیز اصلاً از بیت استنباط نمی‌شود و اصلاً در بیت قرینه‌ای براین مطلب وجود ندارد. پس در این بیت مقصود خاقانی چیست؟

خاقانی دارای تخیلی نیرومند است و آنانی که قصد تتبع در دیوان خاقانی را دارند، خیلی زود به این نکته پی می‌برند و باید این نکته را هم فراموش نکنند که خاقانی از صنایع ادبی به دو صنعت جناس و حسن تعلیل بسیار دلپسته است و در اینجا باز ما با نوعی حسن تعلیل روبه‌رویم. خاقانی عقاب و کبک و احتمالاً صحنه شکار شدن کبک توسط عقاب را فراوان دیده است و می‌دانیم که شروان و ایالات نزدیک به آن هنوز هم به پرورش عقاب برای صید تفریحی و یا معیشتی اشتغال دارند و البته در ایالت‌های جدا شده از شوروی سابق هنوز هم می‌توان این حرفه؛ یعنی پرورش پرندگان شکاری را مشاهده کرد. همچنین باید فراموش نکنیم که یکی از تفریحات شاهان در ادوار گذشته، شکار با پرندگان چون عقاب و شاهین بوده است و خاقانی نیز شاعری است که در خدمت دو سه پادشاه از شروانشاهان به شاعری اشتغال داشته و حریف و همدم آنان؛ بویژه در ایام جوانی به شمار می‌رفته است، قصیده‌ای در دیوان وی موجود است که شکارگاه سلطان را وصف کرده و اشارات دیگری نیز در دیوانش برای اثبات این مدعا وجود دارد. خاقانی در بیت مورد بحث نقش و نگار پر عقاب را در ذهن خلّاق خود شبیه به نوک قهوه‌ای رنگ کبک دیده است و علت وجود چنین شکلی بر پروبال عقاب را آن دانسته است که از اثر عدل شاه مرغان، صورت نوک کبک، مانند مقرّاضی بر پر عقاب تصویر شده است که این هم از انصاف عنقا است تا شکاری مظلوم چون کبک چندان بی‌دفاع نباشد و عقاب بداند که ظلم او به کبک چندان هم بی‌مکافات نیست و لاقبل بر پر و بالش نقش مقرّاض گونه‌ای دارد. خاقانی از این قسم خیال پروری‌های عجیب در مورد پوست جانوران باز هم نموده است، چنانکه پوست یوز را به چشم گوری مانند می‌کند که شیر پره‌نر را از آن محروم کرده‌اند و به یوز بخشیده‌اند:

گور چشمی که بر تن یوز است بر تن شیر نر نندوخته اند
(خاقانی، ۱۳۷۵: الف ۷۴)

۲. در قصیده‌ای با مطلع:

به دل در خواص وفا می‌گریزم به جان زین خراس فنا می‌گریزم
(همان، ۱۷۳)

می‌گوید:

از آن چرخ چون باز بردوخت چشم که باز از گزند بلا می‌گریزم
(همان، ۱۷۳)

در مصرع دوم این بیت به جای ترکیب «گزند بلا» نسخ دیگر به صورتهای دیگری ذکر کرده‌اند از جمله: کریز بلا، گریز بلا، گزیر بلا و... که قطعاً باید یکی از این میان درست باشد و سایر وجوه نادرست خواهد بود. کزّازی با اینکه در نسخ دیوان خاقانی گزیر به فتح گاف وجود ندارد، نوشته‌اند: «اما درست "گزیر" می‌نماید که به معنای نگهبان و حارس است و در اینجا در معنی بازبان به کار رفته است. خاقانی در نامه‌ای نیز خود را بازی وحشی خوانده است که از گزیر گریز گرفته است: «...چه خادم باز وحشی شده است. از گزیر گریز کرده و هوا گرفته؛ بعد الیوم، آشوب قید و خلخال نتواند کشید.» (منشآت / ۲۳۷) «کزّازی، ۱۳۷۵: ۴۹۰». استعلامی مطابق سجادی "گریز بلا" را انتخاب کرده و معنی نموده است: گریز بلا یعنی گریز از بلا، با این حال بیت را دارای ابهام می‌داند.^۳ ماهیار در گزیده‌ای که از اشعار خاقانی فراهم کرده است، کریز به ضم کاف به معنی تولک رفتن پرنده را صحیح می‌داند «...ریختن پر

پرنندگان و در این مورد ظاهراً جایی که؛ بویژه باز و پرنندگان شکاری را به هنگام ریختن بال و پر و تولک در آنجا نگه می‌داشتند» (ماهیار، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

دو نظریه جدید در مورد این بیت می‌توان داد که شاید بتواند به فهم معنای بیت و صورت درست این تعبیر کمک کند. نخست آنکه کریز را همان‌گونه که ماهیار خوانده، بپذیریم؛ اما معنای دوم واژه را در نظر بگیریم، در لغت نامه آمده است: کریز: فریسه باشد که بازان را دهند. چشته. مسته. چاشنی. فریه.

در علم بازداری برای رام کردن پرنده ابتدا چشمش را می‌دوختند و سپس تا مدتی به وی غذایی می‌دادند که «مسته» نام داشت و معمولاً از گوشت پرنده‌گانی تشکیل می‌شد که شکار باز بودند و بنابراین باز پس از مدتی مسته خواری رام و اهلی می‌شد. بنابراین خاقانی خود را به بازی تشبیه کرده است که روزگار چشم او را دوخته است تا او عادت به مسته خواری کند و رام چرخ و فلک شود. معنای دیگری نیز می‌توان از بیت به دست آورد و آن اینکه کریز را چنانکه در برهان قاطع آمده است، به معنای گوشه خانه بدانیم و بیت را این‌گونه معنا کنیم که «من بازی هستم که از محصور شدن در گوشه خانه (شاه) می‌گریزم؛ بنابراین چرخ چشم مرا دوخته است» با تمام این تفاسیل به دلیل مغشوش بودن نسخ در آن بیت هنوز هم با قاطعیت نمی‌توان نظر داد.

۳. خاقانی در حبسیه زیبا و معروفش به مطلع:

صبحدم چون کله بنسدد آه دود آسای من چون شفق درخون نشیند چشم شب‌پیمای من
(خاقانی، ۱۳۷۵: الف ۲۲۰)

می‌گوید:

رنگ و بازیچه است کار گنبد نارنگ رنگ چند جوشم کز بروتم نگذرد صفرای من
(همان، ۲۲۰)

با اینکه در این بیت که ساده و دارای معنای آشکار است، اغلب شراح معنای ظاهری را بدرستی ذکر کرده‌اند؛ اما به نکته مهم شعر که در اکثر ابیات خاقانی جزو اساسی‌ترین ویژگی‌های سبکی اوست، التفات نداشته‌اند؛ توضیح آنکه خاقانی معمولاً تناسبات مختلف را در اشعار خود رعایت می‌کند و می‌کوشد تا با ساختن ایهام‌ها و تناسب‌های کلمه‌ای، شعر را استوارتر و لبریز از نکات و ظرایف ادبی، حکمی و علمی سازد. در این بیت نیز نکته‌ای وجود دارد که اگر بدان نیک ننگریم بیت لطف خود را از دست می‌دهد. خاقانی آسمان این گنبد لاجوردی را به ترنجی تشبیه کرده است که جز بازیچه و لاعبی با ساکنان خاک کاری ندارد؛ ولی چرا خاقانی از این تشبیه استفاده نموده است؟ شاید بسیاری این نکته را تصادفی قلمداد کنند؛ لیکن آشنایی با خاقانی و طرز بیان بی نظیرش نشان می‌دهد که حکیم شروان بیهوده از کلمات خاص استفاده نمی‌کند. نارنگ رنگ چنانکه سجادی در فرهنگ اصطلاحات دیوان خاقانی آورده، به معنای نارنگ گون است که از آن گردی را اراده کرده است؛ اما باید توجه داشت که نارنج هنگامی که هنوز نرسیده است، رنگ سبز مایل به آبی دارد که می‌تواند از این زاویه برای تشبیه خاقانی مناسب باشد و البته باید به رنگ‌شناسی محدود قدما نیز توجه داشته باشیم که چندین رنگ را در یک رنگ دسته بندی می‌کردند. نکته کلیدی شعر آن است که خوردن نارنج باعث کاهش صفرا که یکی از اخلاط اربعه در آدمی است می‌گردد و این مطلب در کتب طبی قدیم هم آورده شده: «(اترج) ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون از صفراء و مانع ریختن صفرا بمعده و امعاء و جهت خفقان حاره و تقویت

معه و جگر و تسکین حرارت احشاء و یرقان و تشنگی و اسهال صفاوی و کبدی (نافع است)...» (مؤمن حسینی، ۱۳۷۶: ۴۲). در الابنیه نیز آمده است: «صفرا را بشکند و خفقان را ساکن گرداند که از گرمی بود...» (الهروی، ۱۳۸۸: ۹) و می‌دانیم که آسمان نارنج‌گون است، پس تناسبی زیبا در بیت به وجود خواهد آمد که بدون توجه به آن بیت زیبایی خاصی ندارد. در اعتقاد قدما صفرا عامل غضب و خشم بود و عامل غضب خاقانی روزگاری است که همه را به بازی گرفته است؛ لیکن غضب خاقانی ره به جایی ندارد؛ چرا که سپهر نارنج‌گون که دافع صفر است؛ خشم خاقانی را بی اثر خواهد نمود.

۴. خاقانی در قصیده مشهور:

گردون نقاب صبح بعمدا برافکنند راز دل زمانه به صحرا برافکنند
(خاقانی، ۱۳۷۵: الف ۹۴)

در مطلع دوم گفته است:

مغز هوا ز فضلۀ دی در زکام بود ابرش طلای به وجه مداوا برافکنند
گرشب گداز داد به بزغاله روز را تا هرچه داشت قاعده عذرا برافکنند
شب را ز گوسفند نهد دنبه آفتاب تا کاهش دقش به مداوا برافکنند
(همان، ۹۴)

در مورد این بیت از قصیده خاقانی نیز شارحان توضیحاتی داده‌اند که مشکلی از معنی بیت نمی‌گشاید. در نسخه سجادی به جای "گداز"، "گذار" آمده است که کزازی آن را فاقد معنای روشن می‌داند و در کتاب «رخسار صبح» که شرح تفصیلی این قصیده است، در مورد معنای بیت می‌نویسد: «آنگاه که خورشید به باره بره می‌رسد روز می‌تواند به یاری گوسپند شب را بفریبد؛ کین خویش را از او بستاند؛ او را بکاهد و بفرساید و به کیفر بد کرداریهایش برساند» (کزازی، ۱۳۸۷: ۴۲۲) سجادی گویا به نقل از لغت‌نامه دنبه نهادن را به دو معنای فریب دادن و سحرکردن برای کاستن (به نقل از برهان) معنی کرده، این بیت خاقانی را برای شعبده کردن و سحر کردن برای کاستن و گداختن کسی مثال زده است و برای فریب دادن که گویا در گذشته در تله، دنبه می‌گذاشتند این ابیات را آورده:

اگر چه دنبه بر گرگان تله بست بدنبه شیرمردی زان تله رست

(خسرو و شیرین چاپ وحید دستگردی: ۲۳۷)

ترا از گوسفند چرخ دنیا می‌نهد دنبه تو بر گاو زمین برده اساس قصر و بنیانش

و:

اجلم دنبه نهاد از بره چرخ و شما همچو آهو بره مشغول چرائید همه»

(سجادی، فرهنگ لغات و ترکیبات دیوان خاقانی، ذیل دنبه نهادن)

دیگران نیز بر این اساس دنبه نهادن را فریفتن معنی کرده‌اند.^۵ استعلامی نوشته است:

«آفتاب ماه حمل شب را می‌کاهد، مثل بیماری دق که بیمار را لاغر می‌کند و این مکافات شب است که در ماه دی روز را گداخته و کم کرده است. دنبه نهادن کار شکارگران است که دام را زیر علفها می‌نهادند و روی آن دنبه می‌گذاشتند و حیوانات گوشت خوار به خوردن دنبه می‌آمدند و پای شان در دام می‌ماند» (استعلامی، ۱۳۸۷: ۴۸۹).

همان‌گونه که پیداست این توضیحات قانع‌کننده نیست؛ زیرا خاقانی اولاً گفته است که شب را دنبه می‌نهد و اصلاً سخنی از سبع و درنده یا حیوان شکاری نیست که بگوییم، به رسم شکارچیان اشاره دارد؛ ثانیاً در بیت اشاره به دنبه نهادن برای مداوا شده است، نه برای فریب دادن که چنین معنای کنایی را بتوان از آن اراده کرد. باید توجه داشت که اگرچه اشاره به دنبه نهادن برای فریب شکار در بیت نظامی می‌تواند درست باشد، در شعر خاقانی به هیچ روی صحیح نیست؛ زیرا در همه شواهد ذکر شده سخن از غفلت و بی‌خبری آدمیانی است که مانند آهوان به چرا مشغولند، مگر اینکه بگوییم، برای صید آهو هم از دنبه استفاده می‌شده است! در دو مثال دیگر دیوان خاقانی دنبه نهادن کنایه از فریب دادن هست؛ اما نه برای صید شدن؛ بلکه دنبه نماد خسران است و وقتی به کسی دنبه بدهند، کنایتی است از خسران و غبنی که با فریب همراه بوده است. اما در قصیده رخسار صبح این معنا مورد نظر نیست؛ زیرا با مداوا کردن نمی‌سازد و همچنان مشکل بیت باقی است. ما از یکی از اطباء سنتی در این مورد سؤال کردیم و متوجه شدیم که در گذشته برای درمان بیماری "دق" که امروزه سل می‌گوییم، دنبه گوسفند را به صورت سوزاندنی به کار می‌برده‌اند و این اشارت در قانون بوعلی سینا نیز مضبوط است (ابن سینا، ۱۳۸۷: ج ۳/ ۵۰۵). بنابراین بدون اطلاع از این نکته که اساس بیت بر آن استوار است، تمام معانی نادرست خواهد بود. به طور اجمال معنای بیت چنین است که آفتاب از این جهت در برج حمل قرار می‌گیرد تا با استفاده از دنبه حمل، بیماری سل شب را که بر اثر سرمای زمستان رخ داده درمان کند و شب سل زده با کوتاه شدن زمان، درد کمتری بکشد و بدین طریق اندک اندک بیماریش درمان شود.

خاقانی در جای دیگری از دیوان هم بدین موضوع که سرمای دی لاغر کننده و ضعیف کننده خورشید و روز است، اشاره کرده است:

تا رست قرصه خور از ضعف علت دی بیماری دق آمد شب را که گشت لاغر

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۱۹۲)

۵. در قصیده مشهور ایوان مدائن به مطلع:

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مدائن را آیینه عبرت دان

(همان، ۳۵۸)

می‌گوید:

پرویز به هر بومی زرین تره آوردی کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد زان گم شده کم تر گو زرین تره کو برخوان؟ رو کم ترکو برخوان

(همان، ۳۵۹)

در نسخ چاپی بیشتر همین صورت ضبط شده است؛ ولی به نظر می‌رسد، صورتی دیگر که در بعضی نسخ خطی وجود دارد ارجح باشد، این صورت را در کتاب مشهور مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی هم می‌بینیم:

پرویز به هر بزمی زرین تره گستردی کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

پرویز که بنهادی بر خوان تره زرین زرین تره کو برخوان؟ رو کم ترکو (۱) برخوان

(قمی، ۱۳۷۷: ۱۱۶۸)

چنانکه شارحان بدرستی اشاره کرده‌اند، بیت دوم اشارتی به آیاتی از سوره مبارکه دخان کرده است: «کم ترکوا من جنات و عیون ۲۵ و زروع و مقام کریم ۲۶ و نعمة کانوا فیها فاکهین ۲۷».

اما بیت اول به صورتی که در چاپ سجادی و عبدالرسولی آمده است، دارای چند اشکال است:

اول آنکه در بیت نخستین مصرع دوم با مصرع اول تناسبی وجود ندارد؛ زیرا می‌دانیم که برخی پادشاهان ساسانی دستنویی از زر به دست می‌گرفتند و در مهمانی‌ها آن را در دست داشتند و نیز نوشته‌اند که سفره‌ای با اطعمه‌های سیمین و زرین می‌آراستند و عبدالرسولی نیز به این مطلب اشاره کرده: «برخوان پرویز چنان بود که همه روزه زرگران تره‌ای از طلا برای وی ساخته خوانسالار در ظرفی کرده به خوان می‌نهاد و پس از صرف غذا بهر کس که بر خوان با وی نان خورده بودند آنها را بذل می‌کرد»^۶ کریستین سن نیز در ذکر تشریفات و تجملات دربار خسرو پرویز به زر اشاره کرده است که ۲۰۰ مثقال (مشت افشار) که مانند موم نرم بود و می‌توانست به اشکال مختلف درآید و گویا ثعالبی در این زمینه با تفصیل بیشتری سخن رانده است.^۷ این مسکویه نیز در تجارب الامم با اشاره به تجملات خسرو پرویز از ظروف و آلات غذاخوری طلای او سخن رانده است:

«وکانت (ای ابرویز) له اثنتا عشرة الف امرأة و جارية و الف فیل الالف واحد و خمسون الف دابة و من الجواهر و الآلات و الاواني ما یلیق بذلک...» (ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۹: ۲۴۶).

حال سؤال اینجاست که آیا خوان زرین را در مهمانی و یا هنگام غذا می‌گسترند و یا در هر سرزمین؟ آیا شاعری مانند خاقانی نمی‌داند که اولاً «بوم» با خوان زرین تناسب ندارد و در ثانی برای خوان و سفره فعل گسترده آورده می‌شود نه آوردن؟

در بیت دوم نیز به نظر می‌رسد که ضبط برخی نسخ خطی بر چاپ سجادی و عبدالرسولی رجحان دارد؛ زیرا در مصرع دوم همین بیت سؤالی تعجبی مطرح می‌شود که: زرین تره کو برخوان؟

واضح است که صورت «پرویز که بنهادی بر خوان تره زرین» با مصرع دوم تناسب دارد و بین تره زرین و زرین تره عکس نیز وجود دارد که این لطف شعری در چاپی‌ها نیست. با این وجود ضبط مورد اعتنای دیگری هم وجود دارد؛ یعنی: پرویز ز زر برخوان زرین تره بنهادی، و این صورت را ادیب بیضایی در تضمینی که از شعر خاقانی آورده است. (بیضایی، ۱۳۰۵: ۷۵۰) و تکرار حرف «ز» در شعر آن را با سبک خاقانی سازگار کرده است. با این حال ضبط مورد اعتنای شیخ عباس ارجح است.

۶. خاقانی در قصیده سوگند نامه به مطلع:

مرا ز هائف همت رسد به گوش خطاب کزین رواق طینسی که می‌رود درباب

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۴۹)

می‌گوید:

به سیر کوبه رازی به دست حیدر رند به گویاز به بلخی به خوان جعفر باب

(همان، ۵۴)

این قصیده که ابیاتش از غامض‌ترین اشعار خاقانی است، اغلب بدون معنای دقیق باقی مانده و سعی شارحان در این قصیده ره به جایی نبرده است و اغلب شارحان راه ظن و حدس‌های دور از یقین را پیموده‌اند. با این حال این قصیده جای سخن بسیار دارد، ما برای نمونه بیتی از آن را انتخاب کردیم تا ضمن بررسی آرای بزرگان ادب، نظر خویش را در این فقره ابراز نماییم.

در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی در مورد سیر کوبه رازی این چنین آمده است:
 «هاون بزرگ سنگی ساخت ری. سیرکوبه هاون سنگی بزرگ است و از دو مورد مذکور در شعر خاقانی چنین فهمیده می‌شود که این نوع هاون ساخت ری معروف بوده است. در شرح شادی آبادی نوشته: سیرکوبه، سیرکوبه سنگی که بدان سیر کوبند» (سجادی، ۱۳۸۲: ۱/ ۸۷۹).

در مورد گویپازه هم در همان کتاب به نقل از برهان قاطع چنین آمده است: «طعامی است متعارف در بلخ و آن به گویپازه شهرت دارد» (همان، ۱۳۲۹: ۲).

فرهنگها هم جز آنچه گفته شد، چیزی نگفته‌اند؛ اما ببینیم شارحان در این باره چه توضیحی ارائه کرده‌اند:
 کزآزی همان گفتار برهان قاطع و سجادی را ذکر کرده و اضافه نموده است: «چنان می‌نماید که حیدر رند و جعفر باب از سرشناسانی مردمی بوده‌اند که در زمان خاقانی آوازه‌ای داشته‌اند» (کزآزی، ۱۳۷۸: ۱۲۰).

استعلامی در نقد و شرح قصاید خاقانی آورده است: «سیر کوبه هاون بزرگ سنگی است. حیدر رند طباحی یا کله پزی از مردم شروان بوده است (؟) گویپازه پختنی از پیازه و تره بار که در بلخ مطلوب مردم بوده است (؟) جعفر باب از دوستان خاقانی بوده که شاید او را به خانه خود دعوت می‌کرده است» (استعلامی، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۴۷).

برزگر خالقی و دیگران نیز چیزی به آنچه دیگران گفته‌اند، اضافه ننموده‌اند. حال تکلیف این بیت چیست؟ آیا آنچه شارحان در این باره آورده‌اند، می‌توان پذیرفت؟ مسلماً جواب منفی است؛ زیرا خاقانی شاعری است که در قصاید خود و بویژه این قصیده، تناسب بین معانی را بنیکویی رعایت کرده است. خاقانی در قطعه‌ای که به هجو رشیدالدین وطواط پرداخته بار دیگر این کلمات ناآشنا را بیان کرده است:

ای بلخیک سقط چه فرستی به شهر ما / چندین سقاطه هوس افزای عقل کاه

آئی چو سیر کوبه رازی به بانگ و نیست / جز بر دو گو پیازه بلخیت دستگاه

دیگ هوس مپز که چو خوان مسیح هست / کس گو پیازه تو نیارد به خوان شاه

(خاقانی، ۱۳۸۵: ۹۱۹)

نکته مورد اتفاق در این قطعه و قصیده سوگندنامه خاقانی این است که در هر دو مورد خاقانی کلمات را در معنایی منفی و به صورت هجو و هزل به کار گرفته است، این مطلب با نگاهی به ابیات قبل و بعد قصیده بخوبی پیداست:

..به چارپاره زنگی به باد هرزه دزد / به بانگ زنگل نباش و گم گم نقاب

بریش تیس و به بینی فیل و غبغب گاو / به خرس رقص کن و بوزینه لعاب

بروی زال و بسرخاب پنبه و ابره به حیز و خشنی این زال گشته آن سرخاب
(همان، ۵۵ - ۵۴)

بنابراین نظر استعلامی که گویا غذای مطلوبی بوده است، مردود می‌باشد؛ زیرا خاقانی در هر دو شعر از آن به عنوان خورشی تنفر برانگیز و درعین حال مضحک نام برده است و ثانیاً خود لفظ گویا که مخفف گه پیازه است نشان می‌دهد که چگونه غذایی می‌توانسته باشد. اما این که ترکیب این غذا چه بوده است، بر ما پوشیده است و فقط می‌توان حکم کرد که قطعاً با پیاز درست می‌شده؛ اما این که استعلامی تره را هم بدان اضافه کرده‌اند، گویا از معنای دوم گویا ناشی می‌شود که در برخی فرهنگها به معنای تره هم آمده است؛ ولی در این جا وجهی ندارد. در مورد سیرکوبه رازی نیز باید گفت که اگر چه در لغت به معنای هاون است، در این شعر نمی‌تواند به این معنی باشد؛ بلکه با توجه به مصرع دوم می‌توان یقین نمود که سیرکوبه نیز غذایی مانند گویا بوده است که به دست شخصیت دیگر مصرع اول؛ یعنی حیدر رند پخته می‌شده و با توجه به فحوای بیت احتمالاً این شخص در دستش نقص و معلولیت داشته است. شادی آبادی، جعفر باب و حیدر رند را اشخاصی دانسته که طبّاح و یا کله پز بوده‌اند و اقبال به نقل از عبدالوهاب بن محمد حسینی متخلص به غنائی در حاشیه حدائق السحر نوشته است: «جعفر طبّاح گنده پزی بوده در بلخ که گویا مطبوخات او را می‌گفته‌اند و حیدر رند و شخصی رازی پیشکار او بوده‌اند و سیر کوفتن به جهت گویا مخصوص شخص رازی بوده و سیرکوبه رازی که مذکور شد، همان شخص است و دعوی بی معنی او را به صدای آن سیرکوب نسبت کرده و اشعار او را به سیری که مصالح گویا بوده تشبیه نموده است» (رشید و طوطا، ۱۳۶۲، حاشیه: ۳۷) معنای این بیت نیز اینگونه به صواب نزدیک‌تر است که بگوئیم، خاقانی به سیرکوبه رازی و گویا بلخی به عنوان دو غذا سوگند خورده است و نیز به کسانی که در دست کردن آن غذا دخیل بوده‌اند نیز اشاره کرده که همانا حیدررند و جعفر باب هستند.

برخی شارحان خاقانی هم البته گویا را اصلاً نوعی پیاز دانسته‌اند که در اردبیل و مناطق شمال غربی ایران به دست می‌آید و بدطعم است و حتی معتقدند در هجوی که خاقانی از رشید و طوطا کرده:

رشیدکا ز تهی مغزی و سبک خردی به زیر پوست همیدان که بس گرانجانی
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۹۳۱)

در این بیت:

سخت بلخی و معنیش گیر خوارزمی ز بلخی آخر تفسیر این سخن دانی
(همان، ۹۳۱)

دوباره به گویا که نوعی پیاز سفیدرنگ و بدطعم است، اشاره کرده و شعر رشید را بدان وصف نموده است. امید که تحقیقات فضلالی معاصر در آینده بتواند گوشه‌های تاریک شعر خاقانی بزرگ را هرچه بیشتر روشن کند.

نتیجه

همان‌طور که بر همگان روشن است، یکی از دشوارترین دیوان‌های زبان فارسی، دیوان اشعار خاقانی شروانی است که از قدیم الایام در مورد شرح و توضیح ابیات آن بحث‌های زیادی صورت گرفته است؛ اما حقیقت آن است با وجود کارهای ارزنده‌ای که در این زمینه صورت گرفته است، هنوز هم ابیات بسیاری از این شاعر توانا بدون معنی مانده و یا

به طور درست و دقیق شرح و تحلیل نگردیده است. در این مقاله به شرح، توضیح و تصحیح چند بیت دشوار خاقانی پرداختیم و در آن سعی کردیم، با استناد به منابع مختلف اشتباهات شارحان را در توضیح این ابیات روشن سازیم و جوهی را که به واقعیت نزدیک‌تر است بیان کنیم. تحلیلی که برای نمونه از چند بیت خاقانی ارائه شد، در حقیقت به همین تعداد محدود نمی‌شود و شاید بدون اغراق بتوان پنجاه شصت بیت دیگر از دیوان خاقانی را به دست آورد که بدون توجه به بافت کلام و اسلوب وی از طرف برخی از محققان مورد بررسی قرار گرفته است و نیاز به بازنگری اساسی دارد. پیشنهاد می‌شود در تحلیل ابیاتی که محل تأمل است، دوباره به نسخ خطی دیوان خاقانی رجوع شود تا شاید با پیدا کردن بهترین صورت ممکن یک بیت از داوری‌های ذهنی پرهیز کنیم، نکته دیگر آن است که بدون داشتن تخصص در برخی علوم قدیمه که در شعر خاقانی به کار گرفته شده، از ابراز نظر در مورد بیت پرهیزیم و حتی الامکان به متخصصان علمی رجوع نماییم تا قضاوت درستی از مقصود شاعر به دست دهیم. در تحلیل اشعار خاقانی رجوع به دیوان شاعران هم‌عصر و نیز شاعرانی که به شیوه‌ای نزدیک بدو سخن گفته‌اند، بسیار راهگشاست؛ چنانکه در این مقاله نیز گاه از این راهکار بهره گرفته‌ایم. تسلط بر دیوان شاعر یکی دیگر از کلیدهای فهم دیوان خاقانی است؛ زیرا شاعر ممکن است در جاهای دیگر دیوان نیز از همان اصطلاحات استفاده کرده باشد و یا به نوعی آن را توضیح داده باشد. برای تفسیر شعر خاقانی شارح حتماً باید خاقانی و شعر او را دوست بدارد و با شعر او زندگی کند تا با شیوه خاص او در کلامش آشنا باشد و در غیر این صورت شرح سخن خاقانی نه تنها محدود به بدیهیات می‌شود. بلکه کج فهمی حاصل از این دیدگاه، شارحان را از معنای حقیقی دور می‌کند. چنانکه در این مقاله گفته شد، دقت در سه موضوع می‌تواند کار شرح اشعار خاقانی را بیشتر قرین حقیقت کند: ۱. توجه به نسخ خطی و نسخه بدلها برای تشخیص صورت‌های دیگر از ابیاتی که محل نزاع است. ۲. آگاهی از دانش‌های زمان خاقانی. ۳. دقت در ژرف ساخت کلام او.

پی‌نوشت‌ها

۱- به مطلع:

فلک کز روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا

۲- عرفی گوید «بیش از پانصد بیت از ابیات استاد دارای معنای محصل نیست»
 ۳- رک: استعلامی، محمد، نقد و شرح قصائد خاقانی.

۴- نیز رک: به ص ۶۷ج ۲ از الاغراض الطیبه والمباحث العلائیه، از اسماعیل بن الحسن بن محمد الحسینی الجرجانی، به کوشش حسن تاج بخش.

۵. رک: برزگر خالقی، محمد رضا، شرح دیوان خاقانی.

۶- رک: دهخدا، علی اکبر، لغت نامه زیر نظر معین و شهیدی.

۷- رک: کریستین سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی.

منابع

۱- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۶). **قانون در طب**، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران: انتشارات سروش، چاپ پنجم.

۲- ابن مسکویه رازی. (۱۳۸۷). **تجارب الامم**، ترجمه ابوالحسن امامی، تهران: انتشارات سروش، چاپ اول.

- ۳- استعلامی، محمد. (۱۳۸۷). نقد و شرح قصائد خاقانی، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول.
- ۴- الحسینی الجرجانی، اسماعیل بن الحسن بن محمد. (۱۳۸۸). الاغراض الطیبه والمباحث العلائیه، به کوشش حسن تاج بخش، تهران: انتشارات دانشگاه تهران: چاپ دوم.
- ۵- الهروی، موفق الدین ابومنصور. (۱۳۸۹). الابنیه عن حقائق الادویه، تصحیح احمد بهمنیار و بکوشش حسین محجوبی اردکانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران: چاپ دوم.
- ۶- بزرگر خالقی، محمد رضا. (۱۳۸۷). شرح دیوان خاقانی، تهران: انتشارات زوار، چاپ اول.
- ۷- بلالی، مهدی. (۱۳۷۸). مبانی علمی و عملی گزش جانوران زهرآگین، مشهد: انتشارات تیمور زاده، نشر طیب، چاپ اول.
- ۸- بیضایی، ادیب. (۱۳۰۵). «طاق کسری»، مجله ایران شهر، شماره ۱۲، سال چهارم، ص ۷۵۰-۷۴۷.
- ۹- حسینی، محمد مؤمن. (۱۳۷۶). تحفه حکیم مؤمن، با مقدمه روضاتی، انتشارات کتابفروشی محمودی، تهران: چاپ افست.
- ۱۰- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۷۵: الف). دیوان، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۱- ----- (۱۳۸۵). دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران: انتشارات زوار، چاپ هشتم.
- ۱۲- ----- (۱۳۵۷). دیوان، به کوشش علی عبدالرسولی، چاپ افست، تهران: انتشارات کتابخانه خیام.
- ۱۳- ----- (۱۳۷۵). دیوان، به کوشش میرجلال الدین کزازی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
- ۱۴- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۹). لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ویراست چهارم.
- ۱۵- رشید و طواط. (۱۳۶۲). حدائق السحر فی دقائق الشعر، تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی.
- ۱۶- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۶). دیدار با کعبه جان (به همراه ترجمه شرح مینورسکی از قصیده ترسائیه)، تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم.
- ۱۷- سجادی، سیدضیاءالدین. (۱۳۸۲). فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی، تهران: انتشارات زوار، چاپ دوم.
- ۱۸- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۵). سخن و سخن آوران، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۹- قمی، شیخ عباس. (۱۳۷۷). مفاتیح الجنان، انتشارات سکه، چاپ دوازدهم.
- ۲۰- کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۷). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات نگاه، چاپ دوم.
- ۲۱- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۶). رخسار صبح، تهران: نشر مرکز.
- ۲۲- ----- (۱۳۷۸). گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، تهران: نشر مرکز.
- ۲۳- ماهیار، عباس. (۱۳۸۳). گزیده اشعار خاقانی، تهران: نشر قطره، چاپ هشتم.
- ۲۴- میرمؤیدی، علی نقی. (۱۳۸۲). حشره شناسی کشاورزی آفات و کنترل آنها، کرمانشاه: انتشارات طاق بستان، چاپ اول.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی